

■ **پلان نخست: ورود**

هفت ماه و نه روز است که سگ‌های ولگرد، دیگر در مشهد معدوم نمی‌شوند و این آغاز یک قصه عاشقانه است: «سلام خوشگالی من! سلام سیاهای دنیا! سلام ممدارنگی! سلام عزیزم! سلام رُکس!».

۱۵۰۰ قلاده سگ ولگرد، سخت‌در حال تجربه کردن روزهای آرام زندگی خود هستند. «پردیس وفاداران مشهد»، یک هکتار زمین است بایک سوله، ۵۰ غرفه، چهار فرّ، یک بخش پرستاری، یک در مانگاه و یک ساختمان اداری کوچک. خانم دانش به هر کدام از غرفه‌ها که نزدیک می‌شود، سگ‌ها از جایشان بلند می‌شوند، جلو می‌آیند و برایش پارس و خودشان را لوس می‌کنند تا او دلش برای آن‌ها بسوزد و اجازه بدهد دمی بیرون بیایند.

غرفه‌ها جای چند گروه خاص است؛ سگ‌ماده و توله‌هایش، سگ‌هایی که مجروح بودند و بهبود یافته‌اند و در نوبت عقیم‌سازی هستند، سگ‌های جراحی شده و سگ‌هایی با شرایط خاص. در هر غرفه دو نه‌نهایت چهار قلاده هست؛ البته سگ‌های ماده فقط با توله‌های شیر خوارشان هستند. هر روز، در این غرفه‌ها بازی می‌شود و حیوان‌ها نوبتی بیرون می‌آیند و بازی می‌کنند. با این حال، «رُکس» بی‌تابانه پارس می‌کند. خانم دانش می‌گوید: «دستاش شکسته بود که فرستادندش اینجا و ما جراحیش کردیم.»

به سگ دیگر در غرفه «رُکس» اشاره می‌کند که: «این هم جنگ کرد و دندون‌هاش شکست. صاحباش انداختنش بیرون. نگاش کنین، زبونش بیرون از دهنشه...». با تعجب می‌پرسیم: «زبونش بیرونه؟» که توضیح می‌دهد: «چون یک ردیف از دندون‌هاش شکسته، زبونش رونمی‌تونه نگه داره.»

■ **پلان دوم: کابوس**

سگ، نخستین حیوانی بود که به دست انسان، اهلی شد. سگ‌ها از متنوع‌ترین جانوران روی زمین هستند که بخشی از این تنوع به دست حیوان‌آزارها سخت دچار آسیب می‌شود، ولی سگ‌های ولگرد مشهد مدتی است زیر چتر حمایتی یک ابتکار سخاوتمندانه قرار گرفته‌اند. خدیجه دانش، بانوی خیر خواه و حامی حیوانات، با همکاری شهرداری مشهد توانسته است کابوس سگ‌گش را پایان دهد.

اینک ما به ملاقات سگ‌هایی آمده‌ایم که در گذشته، رفتارهای بی‌رحمانه‌ای با آن‌ها شده است؛ مثل اینکه: «اینم گوشش رو از بیخ با تیغ بریدن...». شنیدن این جمله چقدر در داور است!

خانم دانش به هر سگ بی‌تابی که می‌رسد، با کلمات محبت‌آمیز، هزار بار قربان صدقه‌اش می‌رود: «جان! چی بگم به تو؟ کجا بمرت؟». این حرف‌ها را که می‌زند، سگ آن چنان خودش را لوس می‌کند که نه انگار این حیوان می‌تواند خوی درندگی‌هم داشته باشد. برای ما که نخستین بار است این واکنش‌های متقابل را می‌بینیم، صحنه عجیبی است. به راه افتاده‌ایم و در حال آشنایی با همه وفادارانیم، چیزی شبیه «از آشنایی با شما خرسندم!». می‌رسیم به جلوی غرفه بعدی و دوباره چاق سلامتی خانم دانش: «سلام خوشگالی زیبا! سلام دلبرای شیرین دنیا!». به یکی‌شان که رنگی زیبا و اندامی ظریف دارد، می‌گوید: «الهی قربونت برم آهو!» و روبه‌ما می‌کند که: «اسم این آهویه...».

بازبان نشانه و کلماتی که گویند ما بین او و سگ‌هاست، آن‌ها را به‌رو و رجک بازی‌هایی می‌دارد که ما را به عنوان پیونده شاد می‌کند.

■ **پلان سوم: زندگی آرام**

هفت ماه و نه روز است که سگ‌های ولگرد، دیگر در مشهد معدوم نمی‌شوند و این، مدت زمان اجرا شدن طرح عملیاتی و حمایتی یک زن از سگ‌های ولگرد

است. پیش از اینکه خانم دانش طرحش را رو کند، سگ‌های جمع‌شده از سطح شهر به سوله داخل همین پردیس، منتقل و به‌روش «مرگ آرام» معدوم می‌شدند، اما خانم دانش مخالف این کار بود: «مشهد دارا آلمان اسلام است و نباید در این شهر، خونی به ناحق ریخته شود. این شهر به دلیل حضور حضرت رضا (ع)، پناهگاه بی‌پناهان است.».

مدیران خدمات شهری هم به این حرف‌ها اعتقاد داشته‌اند و منتظر «پا پیش گذاشتن» فردی حامی و شجاع بوده‌اند: برای همین از طرح استقبال کرده‌اند و حالا ۲۲۵ روز است که قانون «لغو کشتار سگ‌های ولگرد» به خوبی در مشهد اجرا می‌شود. مهندس کریمی مراحل کار را توضیح می‌دهد: «در حال حاضر روزی ۱۵ قلاده سگ به اینجا می‌آورند. اگر ورودی‌ها سالم باشند که به فرق وارد می‌شوند و اگر حیوانی به رسیدگی نیاز داشته باشد، فوری به بخش پرستاری منتقل می‌شود. در آنجا، جراحتش پانسمان می‌شود، شستشو می‌شود. بخیه زده می‌شود. شرم بهش وصل می‌شود. واکسن و آنتی‌بیوتیک به حیوان تزریق می‌شود و تحت مراقبت قرار می‌گیرد. بعد که حالش خوب شد، به غرفه‌ها منتقل می‌شود و برای عقیم‌سازی در نوبت جراحی قرار می‌گیرد.»

خانم دانش جلوی غرفه‌ای دارد عرض ارادت می‌کند! می‌گوید: «سلام عرض می‌کنم به چشمای خوشگل‌ت که مثل عقیق می‌درخشه...». او آن قدر با عشق، با این وفاداران دنیا‌تأ می‌کند که دیگر برایمان عجیب نیست به آن‌ها این طور بگوییم: «سلام عرض می‌کنم به زیباترین حیوان کره زمین! الهی قربون اون ریشت برم!» و گاه کودک می‌شود و به دنیای کارتون‌ها می‌رود: «سلام بوشوگ، سگ‌لوک خوش شانس!».

■ **پلان چهارم: احساس وظیفه**

۲۴ سال است دارم در شهرداری تهران و مشهد کار می‌کنم و در این مدت آن قدر از معدوم‌سازی سگ‌های ولگرد رنج کشیده‌ام که اگر روحم، ظرفی دیدنی بود، همه می‌دیدند که دیگر پُر از درد شده است. خدیجه دانش اضافه می‌کند: «در هر دو شهرداری، پست اداری‌ام کارشناس ارشد خدمات شهری بوده است و همواره وظیفه خود می‌دانستم که برای این حیوان کاری بکنم.»

سگ‌ها، بانوی پُرفضای پردیس را می‌شناسند. تا چشمشان به اومی افتد، به تکیا پوبلند می‌شوند. در یکی از غرفه‌ها، حیوان‌های زبان‌بسته آن قدر خودشان را به درهای فلزی غرفه می‌زنند که خانم دانش با نارااحتی و برآی آرام کردنشان می‌گوید: «نه، نمی‌تونم بموتون بیرون...». قبلا گفتیم که سگ متنوع‌ترین حیوان جهان است و در اینجا یکی از سگ‌ها آن قدر خوش‌رنگ است که همه چشم‌ها را به سمت خودش می‌کشاند. دانش می‌گوید: «این، یک سگ ارزشمنده. اینو جنگ انداخته بودن و زخمی شده بود. این سگ زخمه و زمانی که مجروح شد، عکسش در همه شبکه‌های مجازی منتشر شد...». «مایا» یا التماس، بی‌وقفه پارس می‌کند، اما خانم دانش مراعات نویسنده را می‌کند و می‌گوید: «نمی‌تونم بیارم بیرون. مهمون داریم...». می‌پرسیم «مایا» جزو سگ‌های ولگرد بوده که جواب می‌دهد: «نه، ما هم سگ ولگرد داریم، هم امدادی. این جزو امدادایوده...».

-کی اونو جنگ انداخته بود؟

-سگ‌دعوا راه می‌ندان دیگه!

حالا حیوان، آرام‌تر شده اما زوزه‌هایش دلبرانه و سوزناک‌تر شده است. خانم دانش می‌گوید: «خیلی خب، مهمانمان که رفت، میای بیرون» و سگ با کمال تعجب ساکت می‌شود.

این بانوی دغدغه‌مند، چندمدرک تحصیلی دارد و در

پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در رشته ادبیات فارسی به جایگاه حیوانات در ادبیات فارسی پرداخته است. او به حدیثی از امام علی (ع) توجه‌مان را جلب می‌کند که فرموده‌اند: «شایسته است هر مؤمنی ۱۰ خصلت از سگ را داشته باشد.» و بعد خاطره‌ای تعریف می‌کند: «یک بار که به حرم امام رضا (ع) رفته بودم آن قدر از معدوم کردن سگ‌ها ناراحت بودم که وقتی کبوترها را روی گنبد طلا دیدم ناخودآگاه این کلمات به‌زبانم جاری شد: ای ضامن آهوها، معشوق کبوترها/ در مشهد تونیست‌روا، کشتن سگ‌ها».

■ **پلان پنجم: مزرعه سگ‌ها**

هفت ماه و نه روز است که سگ‌های ولگرد، دیگر در مشهد معدوم نمی‌شوند و اگر شهرداری مشهد، قانون کشتار سگ‌ها را لغو نمی‌کرد، این ۱۵۰۰ قلاده سگ هم اکنون زنده نبودند. این حمایت، کار یک فرد تنها نیست؛ روزانه ۱۱ کارشناس و کارگر به‌طور مستقیم و بیش از ۳۵ نفر (شامل صیادان، دام‌پزشک‌های پاره‌وقت و کارکنان شرکت دارو...) به‌طور غیرمستقیم تلاش می‌کنند تا حالا، اینجا تنها پردیس ایران باشد که عملیاتی، از سگ‌ها حمایت می‌کند.

خانم دانش به هر غرفه‌ای که می‌رسد، با حیوان‌ها حال‌واحوال می‌کند. می‌خواهد عدالت را رعایت کند، چون همه‌شان حساس هستند و با دیدن بی‌عدالتی، سروصدایشان فضا را بر می‌دارد: «سلام خوش صدا! صدابزن، صداتوبشنون...» و به‌ما توضیح می‌دهد: «این، صدای الاغ در میاره!».

سگ‌ها به سوراخ‌های در آهنی پنجه می‌اندازند. آن‌ها فقط یک در خواست دارند که در باز شود و آن‌ها رها شوند؛ هر چند این غرفه‌ها با آب و غذای به‌وقت، بهترین جای عالم برای آن‌هاست. خانم دانش روبه حیوان‌ها می‌گوید: «بله؟ چشم! نمی‌شده رویا بکنم.» و روبه‌ما که: «اینا سگای جنگی هستن...». می‌پرسیم: «این‌ها را از کجا براتون میارن؟» که پاسخ می‌دهد: «صیادامیارن...».

جلوتر می‌رویم و می‌شنویم: «این فیله، یعنی اسمش فیله، تک‌روی سرش نشون می‌ده که به‌چه‌دار نمی‌شه و واکسنش رو گرفته...».

خانم دانش غم و شادی تک‌تک این زبان‌بسته‌ها را درک می‌کند. می‌داند با کدام شوخی کند و به کدام احترام بیشتری بگذارد. جلوی یکی از غرفه‌ها که می‌رسد، با احترام و خیلی رسمی می‌گوید: «سلام عرض می‌کنم جناب موقر!» و در همان حال که حیوان واکنشی از خود نشان نمی‌دهد، به‌ما توضیح می‌دهد که: «اصلا نگاه نمی‌کند. حرفش اینه که منو بیارین بیرون...». می‌پرسیم: «قهر کرده؟» که جواب می‌دهد: «بله، قهره...».

از کارهای آینده برای آزادی بیشتر حیوان‌ها این است: «قرار است شهرداری، زمینی را در جاده کلات به مساحت ۵ هزار متر مربع تسطیح کند. در آنجا (مزرعه سگ‌ها) غذاخوری و آب‌خوری و دکل نگهداری می‌گذاریم و محیط را محصور می‌کنیم تا سگ‌ها آزادانه زندگی طبیعی‌شان را داشته باشند؛ یعنی اصلا در غرفه و فرق نباشند...».

■ **پلان ششم: ابلاغ وزارت کشور**

«یک روز ظهر، حیوانی را به پردیس آوردند با این شرایط: مردم دمشواز ته، کنده و گوش‌شواز ته زده بودند و وقتی حیوان رو آوردن اینجا، توی قسمتی بریده شده بدنش، پُر از کرم بود...».

از این توصیف‌ها چندشمان می‌شود. می‌پرسیم: «یک خانم، آن‌هم در جایی دور از شهر، با این کار سخت و سنگین، پُر خطر، پُر بو، گاهی کثیف و... چرا انتخابتان باید این باشد؟». با اشاره به سابقه‌اش در شهرداری می‌گوید: «دخترم همیشه می‌گفت دوست

ندارم کارمند شهرداری باشی، چون شما سگ‌ها را می‌کشید. این انتقاد دخترم، من را به فکر واداشت و به خودم گفتم به‌عنوان کارشناس ارشد خدمات شهری باید کاری بکنم و حرکتی، تصمیمی بگیرم و شرایطی را ایجاد کنم که این معدوم‌سازی لغو شود و این شد که می‌بینید...».

ادامه می‌دهد: «در همین زمینه شروع به مطالعه کردم، حتی موقعی که برای زیارت خانه خدا به حج مشرف شده بودم، به شهرداری‌های مدینه، مکه، جده، بغداد، دمشق، کربلا، کاظمین و نجف مراجعه کردم و به‌همراه همسرم که می‌تواند به زبان عربی صحبت کند، از مدیران شهری، روش مقابله با سگ‌های ولگرد را پرسیدم. متأسفانه در آن شهرها هم سگ‌ها کشته می‌شوند. در خاور میانه، فقط ترکیه، برنامه معدوم‌سازی سگ‌را ندارد؛ چون خودش را عضو اتحادیه اروپا می‌داند و در آنجا این کار ممنوع است. بعد از ترکیه، شهرداری مشهد تنها شهرداری ایران است که سگ‌ها را معدوم نمی‌کند...».

خانم دانش خوش‌خبری می‌دهد که: «به‌تازگی از چند شهر با من تماس گرفته و خواسته‌اند که همین برنامه را به آن‌ها آموزش بدهیم یا برویم و این کار را در آنجا انجام دهیم. با ما اگر ای که با دکتر کاظمی، معاون خدمات و محیط زیست شهرداری مشهد، انجام دادیم، به این نتیجه رسیدیم که به‌من ماه (که اجرای طرح یک‌ساله می‌شود) این دوره آزمایشی را بگذرانیم و بعد به امید خدا طرح را تکمیل کرده و بدون اشکال اجرایی برای شهرهای دیگر آماده کنیم. قرار است وزارت کشور این طرح را به همه شهرداری‌ها ابلاغ کند...».

■ **پلان هفتم: دغدغه زن شجاع**

هفت ماه و نه روز است که شانه خاکی جاده قدیم مشهد را تا بعد از مرکز معاینه فنی خودرو در محله رباط، پشت‌سرمی گذارد و به پردیس می‌آید. خودش و دخترش و همسرش به اینجا «بالا» می‌گویند. پرنیان، تنها فرزند خانم دانش، از دغدغه‌های مادرش حرف می‌زند: «از زمانی که مادرم طرح پردیس امروزی را نوشته است تا امروز، با بیشتر وقتش را اینجا است یا تلفن‌های اینجا در خانه است! محال است در خانه ما اسم سگ، پردیس، سوله و... نیاید. دغدغه خانواده ما اینجا است...». اما او گله می‌کند که: «وقتی مادرم باز نشست شد، من در گروه‌های زیست‌محیطی بودم و می‌دانم چقدر مردم مشهد دغدغه توجه به حقوق حیوان‌ها را دارند و منتظر چنین شرایطی بودند ولی متأسفانه عده‌ای فقط دنبال هیجان این کار بودند و پشتمان را خالی کردند...».

پرنیان از احساس بدش، وقتی که سگ‌ها معدوم می‌شدند، می‌گوید: «در اینجا فضا خیلی غمگین بود، مرده بود...». حالا او خوشحال است چرا که: «تا همین جا هم خیلی برایش زحمت کشیده شده است...».

صدای پارس گله سگ‌ها، همه پردیس را برداشته است؛ بی‌امان و بی‌وقفه و بی‌مهابا. مضطرب می‌شویم. مهندس موسوی نیک، مسئول درمانی پردیس، می‌گوید: «چیزی نیست؛ یک اختلاف خانوادگی کوچک است...». همه می‌دیم. شاید ۲۰۰ به یک شده‌اند. یکی‌شان لات‌بازی درآورده و... کارگران و مهندسان وارد قفس می‌شوند. سگ‌ها با یک جمله «برو کنار بینم» دست از حمله می‌کشند. سگ حمله‌دیده، جدامی شود و بیرون می‌آید. خانم دانش به میان‌شان می‌رود. مهندس فریاد می‌زند: «الان وقتش نیست، بیرون بباین حاج خانم!». خانم دانش پافشاری نمی‌کند و از میان سگ‌های از نفس افتاده بیرون می‌آید. شجاعتش کم‌نظیر است.